

تجزیه طلبان و "فدرالیست" های ایرانی و برنامه غرب و اسرائیل برای تجزیه خاورمیانه

محمد سهیمی

مقدمه

دیکتاتوری مذهبی نظام ولایت فقیه در ایران، مداخله نظامی غرب در خاورمیانه، و بحران عمیق انسانی، سیاسی، اقتصادی و نظامی در آن منطقه مسائل جدیدی را برای مملکت ایجاد نموده است. صرف نظر از فساد عمیقی که در دوران محمود احمدی نژاد به اوج و عمق خود رسید؛ سرکوب آزادی ها، نقض سیستماتیک حقوق بشر شهروندان، محدود کردن دایره انتخابات، دخالت نیروهای مسلح و اطلاعاتی در امور سیاسی و اقتصادی کشور، و بسیاری دیگر از مسائل که به "برکت" تئوکراسی ایران ظهور کرده اند، معدودی از مدعیان ایرانی بودن که در غرب زندگی میکنند و خود را نماینده اقوام مختلف، و حتی ایدئولوژی جعلی "ملّیت های ایرانی" به دشمنان ایران معرفی میکنند، به طمع افتاده تا از "نمد" آشفته بازار ایران برای خود "کلاهی" تهیه کنند تا به ریاست اینجا و یا آنجا برسند.

نگارنده در [مقاله ای که به زبان انگلیسی](#) یازده سال پیش منتشر نمود هشدار داد که جناح راست افراطی آمریکا و محافظه کاران نوین، یا نئوکان ها، به دنبال بی ثبات کردن ایران هستند که هدف نهایی آن تجزیه کشور است. همانطور که در آن مقاله بحث شد، تاکتیک های راست افراطی و نئوکان ها شامل بهره برداری از تنوع قومی در ایران و استفاده از متحدان خود در میان اقوام مختلف، و یافتن نوع ایرانی احمد چلبی، [ایاد علاوی](#)، و [رافد احمد علوان الجنبی](#)، که نام رمز او در سازمان سیا Curveball بود، میباشند. با احمد چلبی و اقدامات او بر ضدّ کشور خود همه آشنا هستند. علاوی که یک شیعه سکولار میباشد قبلاً عضو حزب بعث عراق بود ولی [بعدها با سازمان سیا و ام ای ۶](#)، سازمان جاسوسی بریتانیا، بر ضدّ رژیم صدام حسین همکاری نمود و در بمب گذاری های سازمان سیا [در بغداد در دهه ۱۹۹۰](#) نقش اصلی را ایفا نمود. بعد از هجوم آمریکا و بریتانیا به عراق و برگزاری انتخابات علاوی و حزب او، الوفاق الوطنی العراقی یا وفاق ملی عراق، در نقش مهمترین مخالف دولت عراق ظاهر شد. علاوی همچنین متهم است که تا زمانیکه عضو حزب بعث بود [نقش مهمی در کشتن مخالفان حزب](#) در اروپا داشت. ایشان همچنین متهم است که چند روز قبل از اینکه در سال ۲۰۰۴ به نخست وزیری عراق برسد شش نفر از مخالفان خود را [با گلوله به قتل رسانده بود](#). روزنامه نیویورک تایمز آمریکا حزب او را یک [سازمان تروریستی](#) قلمداد نمود. جالب است که فرقه مجاهدین نیز به شدت از علاوی و حزب او حمایت میکرد. علوان الجنبی همان کسی بود که درباره تسلیحات شیمیایی و میکروبی عراق [دروغ های بزرگی گفت](#)، و حتی ادعا نمود که خود در آزمایشگاه های عراق برای تولید آن سلاح ها کار میکرده است، در حالی که تمامی آنها بعد از جنگ ۱۹۹۰-۱۹۹۱ عراق با ائتلاف غرب توسط سازمان ملل نابود شده بودند. [ایشان بعدها اعتراف نمودند](#) که برای تحریک حمله به عراق آن دروغ هارا را گفته بودند. مقاله به چند ایرانی نامزد آن "مقام شامخ" [نیز اشاره نمود](#).

برخی از این آقایان و خانم‌ها ظاهراً طرفدار "ایران فدرال" هستند و فدرالیسم را تنها راه حل پایان دادن ظلم به اقوام مختلف ایران میدانند. برخی دیگر صریح‌تر صحبت نموده، و خواهان جدائی از ایران هستند. برخی حتی به جعل تاریخ پرداخته و اصولاً منکر وجود کشور باستانی به نام ایران و یا پرشیا هستند، با این هدف که بتوانند ادعا کنند که "سرزمین مادری" آنها بطور "غیر طبیعی" قسمتی از ایران است. این در حالی است که همه ایران متعلق به همه مردمان ایران است، و هیچ گروه یا قومی حق ندارد قسمتی از ایران را منحصر به قوم خود بداند، که در این صورت چیزی به جز نژاد پرستی نخواهد بود.

امید تجزیه طلبان این است که غرب پس از حمله مستقیم به افغانستان، عراق، و لیبی؛ حمله عربستان سعودی به یمن با کمک متحدان مرتجع عرب خود و همچنین آمریکا، بریتانیا و فرانسه، و دخالت مستقیم و غیر مستقیم غرب و متحدان آن در منطقه، یعنی عربستان سعودی، اسرائیل، قطر، امارات، اردن و ترکیه، در سوریه سرانجام به سراغ کشور ما خواهند آمد که یا با حمله نظامی اقدام به تغییر رژیم و یا "رژیم چنج" کند، و یا در جنگ بزرگی که در تحت آن شرایط به وجود خواهد آمد، از فرصت استفاده نموده و خواهان جدائی "اقلیم" خود از ایران شوند. برخی دیگر امیدوارند که تحریم‌های اقتصادی کمر شکن بر ضد مردم دوباره از طریق دیگر برقرار شوند تا فرصت تازه‌ای نصیب آنها شود. ظلم و ستم حاکمیت به همه مردم ایران نیز مزید بر علت شده است و جدایی خواهان و تجزیه طلبان از آن بعنوان بهانه خود استفاده میکنند.

در این میان بی بی سی، صدای آمریکا و رادیو فردا نیز نقش همیشگی خود را در ایجاد تفرقه در ایران ایفا میکنند. برنامه "پرگار" بی بی سی، بعنوان مثال، برنامه‌ای را پخش می‌کند تحت عنوان "هویت طلبی مردم آذربایجان" که در آن خانم سیمین صبری، سخنگوی "[اتحاد ملی دمکراتیک آذربایجان جنوبی](#)" -- که گل "تشکیلات" آن به یک وبسایت و چند نفر مانند خانم صبری محدود میشود -- و آقای صالح کامرانی وکیل آذربایجانی و فعال به اصطلاح "[حرکت ملی آذربایجان جنوبی](#)" شرکت داشتند. این جناب کامرانی حتی تهران را [یک شهر "عمدتاً ترک" میداند](#)، و لابد اگر احساس شرمندگی نکند، خواهان الحاق آن به "آذربایجان جنوبی" خواهد شد. گویی بی بی سی تصور می‌کند که هویت هموطنان آذربایجانی ما دزدیده شده و یا نابود شده است، و در نتیجه باید به آنها کمک نمود تا به "هویت طلبی" بپردازند. کمتر کسی وجود دارد که نداند "آذربایجان جنوبی" اسم رمز چه چیزی است، و یا وقتی از "ملت" آذربایجان صحبت میشود، مقصود چیست. صدای آمریکا و رادیو فردا هم بلندگوی تجزیه طلبان و "فدرالیست‌ها" شده اند.

هدف این مقاله معرفی اینگونه "فدرالیست" ها، تجزیه طلبان، حامیان آنها، و کسانی است که خواسته و یا ناخواسته، مستقیم و یا غیر مستقیم به آنها کمک میکنند. مانند همیشه لینک به منابع استفاده شده در مقاله در نسخه پی دی اف آن موجود میباشد.

تقسیم مردم ایران به "خودی" و "غیر خودی"

در آغاز برای اینکه بحث مقاله بر پایه محکمی بنا شود، ذکر چند نکته بسیار مهم ضروری است. اول، هیچ انسان منصفی منکر وجود تبعیض در ایران نیست، چون در تمامی لایه‌های جامعه وجود دارد. به گمان نگارنده این موضوع حتی جای بحث نیز ندارد، چون اظهر من الشمس است. دوم، ولی به نظر

نگارنده، صرف نظر از هموطنان بهایی ما که هدف خاص تبعیضات جمهوری اسلامی هستند و تا زمانی که نظام ولایت فقیه وجود داشته باشد از میان نخواهند رفت، عمده تبعیضات در این نظام بر اساس تقسیم مردم به "خودی" و "غیر خودی" میباشد. به عبارت دیگر، اگر حاکمیت کسی و یا بخشی از مردم را "خودی" ارزیابی کند، تبعیض منفی بر علیه آنها قائل نخواهد شد، و بر عکس، تبعیضات مثبت به شکل انواع و اقسام امتیازهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای آنها در نظر می‌گیرد. در عین حال تمامی آنهائیکه از نظر حاکمیت "غیر خودی" باشند، مورد تبعیض، آزار، و اذیت قرار می‌گیرند. این آزار و تبعیض حتی شامل کسانی میشود که در گذشته از رهبران انقلاب بودند، و در دولت خدمت نیز کرده اند. بهترین مثال آنها آقایان میر حسین موسوی، مهدی کروبی و سید محمد خاتمی میباشند، که چون "کشتی نظام" -- یا به تعبیر زیبایی آقای کروبی "قایق کوچک نظام" -- را ترک کرده اند مورد غضب و تبعیض قرار می‌گیرند. در نظامی که حتی روحانیون، که مهمترین ستون‌های آنرا تشکیل میدهند، نیز به "خودی" و "غیر خودی" تقسیم میشوند، تکلیف بقیه مردم روشن است. بنا بر این از نظر نگارنده پایه اصلی تبعیضات فراوان در ایران -- و تأکید روی کلمه "اصلی" است -- نه قومی بلکه "خودی" و "غیر خودی" بودن میباشد. در نتیجه، در یک ایران دمکراتیک و متحد میتوان تمامی تبعیضات را از میان برد.

ملیت در برابر قومیت

تجزیه طلبان برای "توجیه" خیانت خود به ایران ادعای وجود "ملیت"های گوناگون در ایران را دارند، درحالیکه مفهوم "ملیت" بسیار از "قومیت" که کلمه صحیح درباره اقوام مختلف ایرانی است بسیار متفاوت است. اینان [منشور سازمان ملل](#) را تحریف نموده، تا خیانت‌های خود را "توجیه" کنند، در حالیکه اینکار فقط سوء استفاده از آن منشور است. برخی نیز از [اعلامیه جهانی حقوق بشر](#) استفاده ابزاری می‌نمایند. در حالیکه اگر هم [منشور سازمان ملل](#) و هم [اعلامیه جهانی حقوق بشر](#) با دقت مطالعه شوند، آشکار خواهد شد که آنچه که این دو سند مهم توصیف میکنند درباره حقوق فردی است. افراد زمانی صاحب حقوق جمعی میشوند که حاکمیتی آنها را نمایندگی کند. اگر اینچنین شد، به آن گروه از مردم دارای حاکمیت "ملت" گفته میشود. بعنوان مثال، دایره تلمعارف بریتانیا [ملیت را چنین تعریف می‌کند](#): "عضویت در یک ملت صاحب حاکمیت که باید از شهروندی متمایز شود." این تعریف عرفی در حقوق بین‌المللی از "ملیت" است.

با این تعریف، هموطنان کرد، ترک، عرب، و بلوچ ما اقوام ایرانی هستند که در طول تاریخ چند هزار ساله کشور ما همیشه بخشی از ایران بوده اند. ولی تجزیه طلبان از کلمه "ملت" استفاده میکنند چرا که آگاهانه و یا ناخودآگاهانه خود نیز باور دارند که اقوام ایرانی هیچگونه حقی بعنوان یک ملت ندارند: این اقوام هیچگاه دارای حاکمیتی -- ساورنتی در زبان انگلیسی -- که آنها را نمایندگی کند نبوده اند.

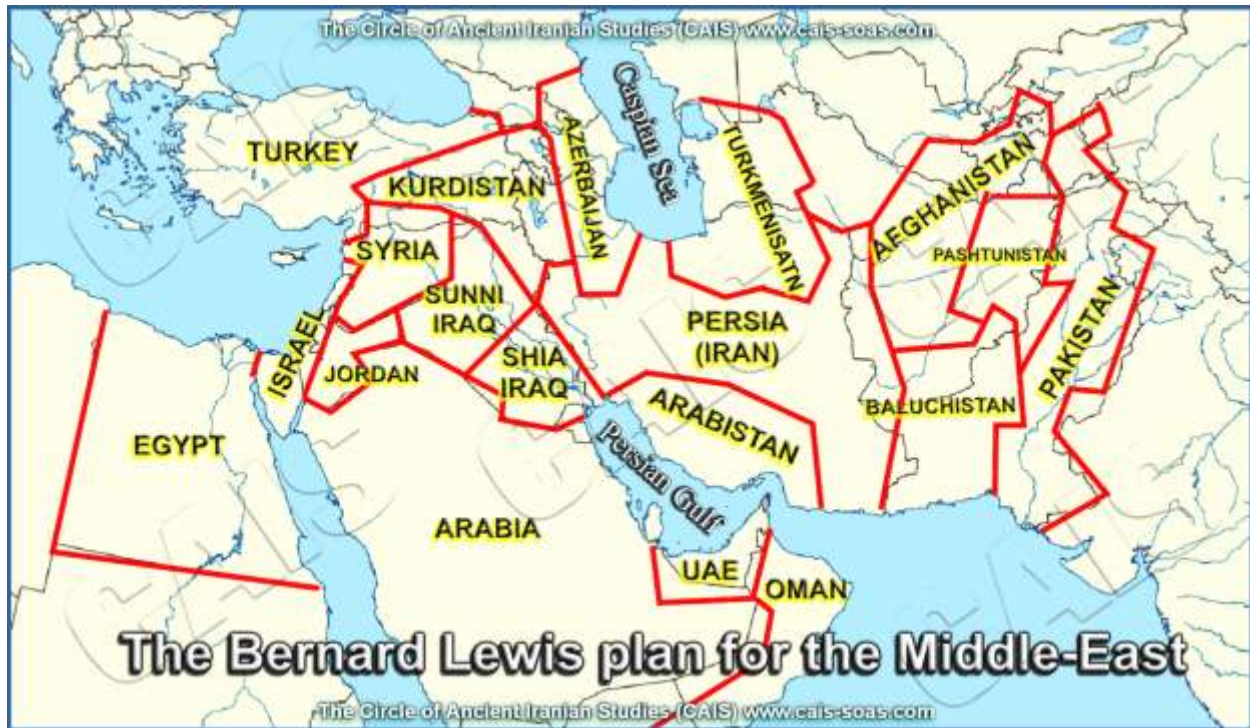
اسب تروی "فدرالیسم"

آن بخش از هموطنان ما که طرفدار "فدرالیسم" هستند آگاهانه و یا ناآگاهانه از این موضوع یک "اسب تر" میسازند که نتیجه آن در نهایت تجزیه ایران خواهد بود. چرا؟ چون نظامی بطور واقعی "فدرال"

خواهد بود که در آن مناطق مختلف دارای خود مختاری داخلی باشند. بعنوان مثال، هر ایالت آمریکا دارای قانون اساسی خود، مجلس نمایندگان خود، و مجلس سنای خود میباشد. تحت چنین شرایطی مناطقی که خود مختاری داخلی دارند قادر خواهند بود که موضوع استقلال و جدائی از نظام فدرال و تشکیل یک کشور و دولت مستقل را به همه پرسى عمومى بگذارند. اگر همه پرسى به جدائى رأى دهد، و دولت مرکزى فدرال با آن مخالفت کند، پرواضح خواهد بود که برای جلوگیری از جدائی از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد، که به جنگی خونین منتهی خواهد شد. در آنصورت، رهبران آن قوم از سازمان ملل، یا غرب تقاضای مداخله به اصطلاح بشردوستانه خواند نمود، که نتایج وحشتناک آنرا در لیبی، سودان، کشورهای ناحیه بالتیک، و بقیه مناطق دنیا شاهد بوده ایم. به همین دلیل نگارنده و همفکران او با فدرالیسم مخالف بوده، و آنرا وسیله‌ای برای تجزیه ایران ارزیابی میکنند.

فدرالیسم بر اساس قومیت: نسخه پیچی برای تجزیه

ترکیب قومی ایران بسیاری از امپریالیست‌های غرب را به طمع تجزیه ایران انداخته است. ده‌ها سال است که هم در آمریکا و هم در اسرائیل رویاهای تجزیه خاورمیانه بر اساس استفاده از تنوع قومی و مذهبی آن وجود دارند، و حتی نقشه خیالی آنرا نیز منتشر نموده اند. کمتر فعال سیاسی آشنا با غرب وجود دارد که با پیشنهاد و "پیش بینی" پروفیسور برنارد لوئیس، [استاد دانشگاه پرینستون](#) و مأمور سابق سازمان جاسوسی ام ای ۶ بریتانیا، که هم از حمله به عراق [حمایت نمود](#) و هم ["پیش بینی" نمود](#) که جمهوری اسلامی در ۲۲ اوت ۲۰۰۶ با سلاح هسته‌ای به اسرائیل حمله خواهد نمود، برای [تجزیه ایران](#) و [تمامی خاورمیانه](#) آشنا نباشد. در سال ۲۰۰۶ [نقشه "کامل تری" از گل خاورمیانه](#) منتشر شد که در آن تمامی کشورهای کوچکتر نشان داده می‌شدند. [طرح آقای اودد ینون](#) برای گسترش اسرائیل کنونی که لازمه آن تجزیه برخی از کشورهای خاورمیانه میباشد نیز برای فعالان سیاسی کاملاً شناخته شده است.



با توجه به این واقعیات، آنهاییکه ادعای ایرانی بودن دارند و از فدرالیسم در ایران دفاع میکنند خواسته و یا ناخواسته مبلغ اینگونه طرح‌های ضد ایران و ایرانیان هستند. این دسته از ایرانیان بطور عمدی این حقیقت که فدرالیسم در آمریکا، آلمان و دیگر کشورهای توسعه یافته دموکراتیک "قومی" نیست را چشم پوشی میکنند. هیچ یک از ایالت های آمریکا بر اساس قومیت خاصی شکل نگرفته که سهل است، اروپائیان متجاوز به آمریکا بومیان و اقوام اصلی ساکن این سرزمین را با نسل کشی نابود کردند تا هیچ جایی برای حق و حقوق آنان باقی نماند. به گمان نگارنده انهاییکه خواستار فدرالیسم قومی در ایرانند راه تجزیه سریع ایران را باز میکنند. "فدرالیسم قومی" نام دیگر "تجزیه طلبی" و روی دیگر آن سکه است.

پلورالیسم یا تجزیه طلبی؟

در ۱۵ ماه جون ۲۰۱۶ کنفرانسی در واشنگتن با عنوان "چالش‌های پلورالیسم در ایران" برگزار شد. برگزار کننده این کنفرانس "[سازمان حقوق بشر اهواز](#)" بود که از همکاری "[مرکز مطالعات توسعه‌ای ابن خلدون](#)" نیز برخوردار بود. این مرکز یک سازمان مصری است که [مورد حمایت](#) "موقوفه ملی برای دموکراسی" (یا همان ند) آمریکا نیز برخوردار میباشد. "ند" همان سازمان امریکایی است که نقش مهمی در تحریک مردم در کشورهای آمریکای لاتین بر ضد حکومت‌های دموکراتیک چپ‌گرا، و همچنین انقلابات "رنگین" داشته است. العربیه، بلندگوی رژیم عربستان سعودی، با آب و تابع [راجع به این کنفرانس گزارش داد](#)، و اسامی چند "کارشناس" شرکت کننده را نیز ذکر کرد که در این کنفرانس سخنرانی نمودند. به ادعای العربیه "نمایندگانی" از اقوام عرب، آذری، کرد، ترکمن، و بلوچ هم در آن

شرکت کردند. [کوردستان میدیا](#)، وبسایت "حزب دموکرات کردستان ایران"، "[تورکمنستان ایران](#)" که خود را "ارگان مرکزی کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن" عنوان می‌کند، و وبسایت "[جنبش دانشجویی آذربایجان](#)"، که همیشه اخبار "آذربایجان جنوبی" (کد پان ترکیست‌ها برای استانهای آذربایجان ایران) را پوشش میدهد، نیز این کنفرانس را پوشش دادند. این "نمایندگان" و وبسایت‌ها عموماً بعنوان چهره‌های تجزیه طلب شناخته میشوند، حتی اگر خود انکار کنند و خود را بعنوان مدافع "فدرالیسم" در ایران معرفی کنند.

به عقیده نگارنده از همه مهم‌تر [شرکت مستقیم خانم مهر انگیز کار](#) در کنفرانس، و [پیام فرستادن خانم شیرین عبادی](#) از لندن برای کنفرانس بود. نگارنده تفسیر این موضوع و قضاوت راجع به این عمل ایندو خانم را به عهده خوانندگان گرامی می‌گذارد، ولی آش این جریان آنقدر شور شده بود که حتی بخشی از سلطنت طلبان ایران هم از شرکت چنین چهره‌هایی در این "کنفرانس" شدیداً انتقاد کردند.

یک "سمینار" دیگر از همین نوع نیز در استکهلم در روزهای ۶ و ۷ [آذر ماه برگزار شد](#). این سمینار را "مرکز مطالعات تبریز" برگزار نمود. جالب است که این مرکز در ترکیه قرار دارد، و نه تبریز، و "سمینار" خود را در سوئد، نه ترکیه، برگزار می‌کند. عنوان سمینار یک "شتر گاو پلنگ" واقعی بود: "آینده سنجی پلورالیسم سیاسی و نقش ملیت‌ها در ایران". مطابق معمول، چند نفر که خود را "نماینده" اقوام ایرانی میدانند و هوس ریاست دارند نیز در این "سمینار" شرکت کردند. جالب این جاست که ظاهراً یکی شرکت کنندگان در "سمینار" نماینده "شاخه اروپایی سازمان‌های جبهه ملی خارج از کشور" بود. صرف نظر از اینکه این "سازمان‌های خارج از کشور" هر کدام دو و یا سه عضو بیشتر ندارند، روح زنده یاد دکتر محمد مصدق از اینکه جماعتی اینچنین خود را در پشت نام ایشان پنهان کرده و همیشه حامی تحریم‌های اقتصادی بر ضد مردم ایران بوده اند، و در کنفرانس تجزیه طلبان شرکت میکنند، در عذاب خواهد بود، اگر بقول آمریکایی‌ها "بدن ایشان در گور نچرخد." برای موضوعات مورد بحث در این "سمینار" [اینجا را ببینید](#).

این "سمینار" قطعنامه‌ای نیز در پایان کار خود منتشر کرد که دقیقاً در راستای تجزیه طلبی است. برای اعلام این تجزیه طلبی مقدمه‌ای لازم بود. بنا بر این، اول یکی از سخنرانان دروغ جدیدی را عرضه نمود. ایشان اعلام کرد که به وجود کشور کهنی به نام ایران اعتقاد ندارد، و جمع شدن اقوام - یا به ادعای ایشان ملیت‌ها -- در یک کشور حاصل کشور گشایی "ملیت فارس" بوده است. بگذریم که حتی اگر این ادعای مضحک جدی گرفته شود، آن کشور گشاهای اکثراً فارس نبودند. با این مقدمه بیانیه ادعا نمود که "کشور ایران که اساساً سرشتی چند ملیتی، چند هویتی، و چند اعتقادی دارد...." این جماعت هنوز فرق اقوام و ملیت‌ها را نیز نمیدانند.

"شاه" کارهای رضا پهلوی

در ماه اردیبهشت گذشته آقای رضا پهلوی در جشن و مهمانی شامی در هتل مریات نیو یورک که به همت "شبکه ارزش‌های جهان" برگزار شده بود [شرکت کرد](#). این "شبکه" یک سازمان بسیار راستگرای طرفدار اسرائیل میباشد. یکی از مهمترین حامیان این شبکه و یکی از دو مهماندار آن شب [آقای شلدن](#)

ادلسن، میلیاردر لاس وگاس و حامی اسرائیل بود که پولهای زیادی را برای ساخت شهرک‌های غیر قانونی اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطینیان در کرانه باختری رود اردن و شرق بیت المقدس هزینه کرده اند. ایشان در اکتبر سال ۲۰۱۴ پیشنهاد کردند که آمریکا یک بمب هسته‌ای در کویر مرکزی ایران منفجر کند و به رهبران جمهوری اسلامی اخطار دهد که اگر برنامه هسته‌ای ایران را متوقف نکنند، بمب بعدی را بر روی تهران خواهند انداخت. آقای پهلوی در آن شب جائزه سال ۲۰۱۶ برای "قهرمان حقوق بشر" را دریافت نمودند. البته وقتی آقای ادلسن مهماندار چنین برنامه‌ای باشند، آقای پهلوی نیز "شایسته" چنین لقبی و جائزه‌ای نیز هستند.



رضا پهلوی در حال دست دادن با شلدون ادلسون که پیشنهاد حمله هسته‌ای به ایران را داده بود.

آقای پهلوی اعلام کردند که حضور در آن مهمانی شام، دریافت آن "جائزه" و خوش و بش کردن با آقای ادلسن به معنی حمایت ایشان از نظرات ایشان نیست، که البته این مصداق همان مثل امریکایی است که می‌خواهد "هم‌کیش را داشته باشد و هم بخورد." ایشان قبلاً هم از اسرائیل تقاضای کمک برای رسیدن به "دموکراسی" در ایران را نموده بودند. در عین حال آقای ادلسن از آقای دانالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری حمایت نمودند، و برخی تلویزیون‌های سلطنت طلب ماهواره‌ای ایرانی نیز از آقای ترامپ بخاطر مواضع ضدّ اسلام و ضدّ مسلمانان ایشان حمایت کردند و به هرکسی که مخالف ایشان بود (از جمله نگارنده) فحاشی با کلمات رکیک نمودند.

از زمان سرنگونی رژیم پهلوی سلطنت طلبان همیشه ادعا میکردند که شاه "سمبل" وحدت کشور است. ولی آقای رضا پهلوی اعلام کردند که "فدرالیسم قومی" -- کلمه "رمز" برای تجزیه ایران -- یک گزینه دمکراتیک است. در عین ها، آقای وارث "تاج و تخت خاندان معظم پهلوی" وقتی در حضور مقامات عربستان سعودی از خلیج فارس با نام جعلی "خلیج عربی" یاد میشود، سکوت می‌کند. پس این جناب به چه درد می‌خورد؟ بهتر نیست ایشان با پول‌های پدر زندگی آرام خود را دنبال کنند و کار دمکراتیک نمودن ایران را به میهن‌دوستان واقعی واگذار کنند؟ ایشان ۵۶ ساله هستند و در نتیجه اینگونه رفتار خود را نمیتوانند بر گردن "بحران میانسالی" بیندازند.

آش حمایت آقای رضا پهلوی از "فدرالیسم" آنقدر تند و شور شد که حتی شاه الهی هارا به اعتراض واداشت. جمعی از آنها در یک بیانیه به به ایشان اخطار نمودند که اگر ایشان به گرفتن چنین مواضعی ادامه دهد و انتقادهای آنان را درباره حمایت او از "فدرالیسم" نپذیرد، دیگر ایشان را بعنوان وارث تاج و تخت پهلوی برسمیت نخواهند شناخت. البته نه تاجی وجود دارد و نه تختی، ولی به نظر می‌رسد که ایران دوستی این شاه الهی‌ها از آقای رضا پهلوی بسیار بیشتر است.

"فدرالیسم" مدافع "سکولاریسم نو"

آن دیگری که "سکولاریسم نو" را ملک خود میداند -- اگرچه نگارنده هنوز درک نکرده است که تفاوت "سکولاریسم نو" با نوع "کهنه" آن چیست -- و خود را "سخنگوی جنبش سکولار دموکراسی ایران" میداند -- البته هنوز مشخص نیست این مقام شامخ را چه کسی به ایشان عطا کرده است -- اعلام می‌کند که فدرالیسم "اسباب وحدت" است. این مانند این است که یک ظرف کریستال را بشکنیم، و بعد تکه های آنرا "بند" زنیم و ادعا کنیم این بند زدن برای یکپارچگی ظرف خوب است. ایشان ظاهراً در "حزبی" به نام "حزب سکولار دموکرات ایرانیان" نیز عضو هستند و نقش رهبر فکری آنرا دارند، و نماینده "حزب" که دبیر گل آن بود نیز در "سمینار" استکهلم شرکت داشت. از نگاهی منصفانه، این نکته که آقای دبیر گل تلاش نمود خود و "حزب" خود را از آنهاییکه رسماً تجزیه طلب هستند متمایز کند، را باید در اینجا ذکر نمود. البته، همانطور که خوانندگان گرامی حتما آگاه هستند، این "احزاب" حداکثر یک وبسایت و یک محفل چند ده نفره بیشتر نیستند. با مزه اینجاست که یکی دیگر از اعضای "حزب سکولار دموکرات‌های ایرانیان" ناگهان سر از عربستان درآورده و در مراسم حج شرکت می‌کند. نگارنده معتقد است که یک شخص میتواند اعتقادات مذهبی داشته ولی در امور سیاسی کاملاً سکولار بوده و به جدائی مذهب از حکومت معتقد باشد. نگارنده خود این چنین است. ولی، رفتن به عربستان، حتی اگر دلیل آن کاملاً شخصی باشد، در شرایطی که رژیم جنایتکار عربستان شب و روز مشغول توطئه بر ضد ایران و ایرانیان -- نه بر ضد جمهوری اسلامی -- است دستکم نشان از عدم میهن دوستی دارد، بگذریم که دلیل آن مسافرت بسیار بعید است شخصی بوده باشد.

تجزیه طلبان و نمایندگان کنگره آمریکا

آقای لویی گومت نماینده راست افراطی کنگره آمریکا از ایالت تکزاس است. ایشان در ماه جون ۲۰۱۵، اندکی قبل از آنکه توافق هسته‌ای بین ایران و کشورهای ۵+۱ اعلام شود، [خواستار بمباران ایران شد](#). ایشان در آن زمان ادعا کرد که اگرچه ایران میتواند رئیس جمهور آمریکا و وزیر خارجه آنرا گول بزنند، "ولی مردم آمریکا اینرا قبول ندارند" و با بمباران میتوان این پیام را به ایران رساند. [حال به عکسی که در این لینک است نگاه کنید](#). نفر سوم از چپ همان جناب گومت است. نفر دوم از سمت چپ شخصی است که خود را یکی از "رهبران" تجزیه طلبان خوزستان معرفی می‌کند که برای شبکه العربیه، بلندگوی رژیم عربستان کار می‌کند. نفر از سمت چپ هم از سرکردگان تجزیه طلبان بلوچستان است، که گویا با آقای دبینا روراباکر نماینده جمهوری خواه راست افراطی از ایالت کالیفرنیا هم ملاقات نموده است. روراباکر هم [لایبگر فرقه خائن مجاهدین است](#)، و هم بارها اعلام کرده است که [ایران باید تجزیه شود](#).

فرقه مجاهدین و عربستان سعودی

مطابق معمول فرقه خائن مجاهدین نیز در این فعل و انفعالات حضور دارد. منتهی، اینان اگرچه صحبتی از تجزیه طلبی نمیکنند، ولی آنچه که به دنبال آن هستند در نهایت به تجزیه کشور ختم میشود. چطور؟ تا زمانیکه "کمپ اشرف" در عراق در نزدیکی مرز با ایران وجود داشت، فرقه خائن مجاهدین همیشه ادعا میکرد که اگر غرب به آن کمک کند، آنها قادر خواهند بود که جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. از جنبه فانتزی این جریان که بگذریم، این فرقه نهایت تلاش خود با همکاری اسرائیل را نیز نمود که از توافق هسته‌ای با ایران جلوگیری کند، از دروغ‌های خنده دار تا ادعای‌های عجیب که حتی طرفداران آنها را در میان نئوکانها به واکنش می‌انداخت. ولی با حمله به "کمپ اشرف" در آوریل سال ۲۰۱۱، کشته شدن تعداد زیادی از ساکنان آن (نگارنده در آن زمان [یک مقاله انگلیسی](#) در رابطه با مسئولیت مسعود رجوی درباره آن کشتار منتشر کرد)، انتقال بقیه به "کمپ لیبرتی" در عراق دور از مرز ایران، و انتقال بخش بزرگی از آنها به اروپا، بخصوص آلبانی، فرقه مجاهدین دیگر در توان خود نمی‌بیند که جمهوری اسلامی را سرنگون کند. بنا بر این شعار "استراتژیک" این فرقه، از نوع همان شعار هاییکه مسعود رجوی بارها در ۳۵ سال گذشته اعلام کرد و یکی بعد از دیگری شکست خورد و حاصل آن فقط کشته شدن تعداد زیادی انسان بود، به "تغییر رژیم" یا "رژیم چنج" تغییر یافته است. نمونه آن "شهادت" های مریم رجوی در [آوریل و سپتامبر سال گذشته](#) در کنگره آمریکا بود. البته این شعار به این معنی است که غرب باید به ایران حمله نظامی کرده تا جمهوری اسلامی را سرنگون کند.

برای روحیه بخشیدن به باقی مانده طرفداران خود فرقه خائن مجاهدین یک همایش در پاریس در اوائل ماه جولای برگزار نمود. مطابق معمول هزاران نفر غیر ایرانی را با پرداخت پول و هزینه سفر به پاریس آوردند تا برای "رئیس جمهور مقاومت" مریم رجوی هورا بکشند. ولی آنچه که جالب بود شرکت آقای ترکی بن فیصل ال صعود که معمولاً از ایشان با نام ترکی الفیصل یاد میشود، "شاهزاده" عربستان سعودی، سفیر سابق عربستان در آمریکا، و رئیس سابق دستگاه جاسوسی آن کشور در این همایش بود. درباره این شخصیت "شخیص" که کشورش حامی اصلی تروریست‌های خاورمیانه است زیاد نوشته شده است. [بعنوان مثال اینجا را ببینید](#). ولی دو نکته مهم درباره شرکت ایشان در این همایش وجود داشت. اول، ایشان رسماً مرگ مسعود رجوی را اعلام کرد. بدین ترتیب سرانجام یکی از خائن‌ترین ایرانیان یک قرن

اخیر از صحنه خارج شد، اگرچه که ایشان مدت‌ها بود مرده بود. حال چرا آقای ترکی بن فیصل باید خبر مرگ این خائن را اعلام کند بماند. لابد باقیمانده رهبری فرقه جرات اینکار را نداشت، و در این حال با تظاهر به اینکه مسعود رجوی هنوز در قید حیات می‌باشد سعی داشت که باقیمانده طرفداران خود را پشت سر مریم رجوی نگاه دارد.

نکته مهم دوم شرکت آقای ترکی بن فیصل در همایش فرقه اعلام حمایت عربستان از فرقه برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود. صرف نظر از اینکه این حمایت به معنای اعلام تقریباً رسمی جنگ رژیم فاسد مذهبی تروریستی عربستان به ایران و ایرانیان است، بیان آن صفحه دیگری به کتاب قطور خیانت‌های این فرقه می‌افزاید. از همکاری با رژیم صدام حسین گرفته، تا کمک به ترور دانشمندان و کارکنان برنامه هسته‌ای ایران توسط اسرائیل و اعلام اطلاعات دستگاه جاسوسی اسرائیل درباره وجود تاسیسات هسته‌ای در سال ۲۰۰۲، و حال اتحاد با عربستان، این فرقه در زمینه خیانت بقول معروف تپه سالم نگذاشته است.

خنده دار این است که رژیم مذهبی-فاشیستی عربستان که برای مردم ایران و آزادی آنها اشک تمساح میریزد، همان رژیمی است که از پیمان ناتو حمایت کرد، و متحدان بدتر از خود در خلیج فارس را هم وادار کرد که همان کنند تا پیمان ناتو بتواند ادعا کند که "جهان عرب" از حمله آن به لیبی حمایت می‌کند. نتیجه آن حمله را اکنون همه میدانند. غرب مجبور به بازگشت به لیبی شده تا انکسور ویران شده را دوباره بمباران کند، چون لیبی به مرکزی برای القاعده، داعش و دیگر گروه‌های اسلامی تبدیل شده است. این همان رژیمی است که نیروهای خود را به بحرین فرستاد تا جنبش دموکراسی در آنجا را سرکوب کند. این همان رژیمی است که از کودتا در مصر حمایت کرد. این همان رژیمی است که ۲۱ ماه است وحشیانه به فقیرترین کشور خاورمیانه، یمن، حمله می‌کند که هزاران نفر را کشته، صدها هزار نفر را آواره کرده (ولی هنوز قادر نیست آن کشور کوچک را شکست دهد)، و بر طبق گزارش سازمان ملل دستکم ۴۰۰،۰۰۰ کودک یمنی به دلیل حملات عربستان و متحدان آن دچار گرسنگی هستند، و این همان رژیمی است که گروه‌های تروریست در سوریه از حمایت آن برخوردارند. مضحک این است که وقتی آقای بان کی-مون دبیر کل سازمان ملل در صدد انتشار رسمی گزارش سازمان خود برآمد که بر طبق آن عربستان مرتکب جنایت جنگی در یمن و کشتن و ناقص کردن کودکان در آنجا شده است، عربستان تهدید کرد که اگر گزارش منتشر شود، کمک مالی خود به سازمان را متوقف خواهد کرد، و آقای بان مجبور به عقب نشینی شد.

آش جنایات عربستان در یمن آنقدر شور شد که دولت پرزیدنت اوباما اعلام کرد که از تحویل بمب‌های هدایت شده که قادرند به اهداف با دقت بالا اصابت کنند سرباز خواهد زد، چون وکلای وزارت خارجه آمریکا به آقای اوباما هشدار دادند که عربستان مشغول ارتکاب جنایات جنگی در یمن است. رژیم عربستان همچنین نقشه‌ای از خاورمیانه منتشر نموده است که در آن ایران به شش کشور تقسیم شده است. حال، صرف‌نظر از همه خیانت‌های این فرقه به ایران در گذشته، پشتیبانی از آن توسط رژیم عربستان چه معنایی دارد؟ البته که چنین رژیمی باید از فرقه خائن مجاهدین حمایت کند.

عربستان، علاوه بر اعلام حمایت از فرقه مجاهدین و پول‌های هنگفتی که در اختیار آن قرار میدهد، آقای محمود عباس رهبر تشکیلات خودگردان فلسطین را هم مجبور کرد تا با مریم رجوی دیدار کند. از زمانیکه آقای یاسر عرفات در سال ۲۰۰۴ از دنیا رفت (یا توسط اسرائیل با زهر به قتل رسید)، آقای عباس رهبر تشکیلات خودگردان بوده است. در این مدت ایشان هرچه اسرائیلی‌ها دستور دادند انجام داد؛ هرچه امریکایی‌ها تحمیل کردند با آن کنار آمد، و هر چه عربستان خواست بلافاصله انجام شد. اگر اینگونه خدمتگذاری برای مردم فلسطین نتیجه مثبتی داشت، میشد این فرمانبری را توجیه نمود. ولی، نه تنها این حلقه بگوشی آقای عباس نتیجه مثبتی برای مردم فلسطین نداشته است، بلکه شرایط مردم فلسطین از سال ۲۰۰۴ بمراتب بدتر است. تعداد شهرک‌های غیر قانونی اسرائیلی‌ها در کرانه باختری رود اردن و شرق بیت المقدس بسیار بیشتر از سال ۲۰۰۴ است، و جناح راست افراطی-فاشیستی اسرائیل که در قدرت است به هیچ عنوان اراضی اشغالی را تخلیه نخواهد کرد که هیچ، بلکه رژیم آپارتاید خود در آنجا روز بروز استحکام بیشتری داده و خواهد داد. در سال ۲۰۰۳ ۲۲۶،۸۵۲ اسرائیلی در کرانه باختری زندگی میکردند، که به ۳۷۲،۹۴۵ نفر در سال ۲۰۱۴ افزایش یافت، و حال حتی بیشتر است. حال، تحت چنین شرایطی، این رهبر گوش بفرمان با رهبر یک فرقه خائن ایرانی ملاقات میکند تا "در باره مبارزه با بنیاد گرایی مشورت و بحث شود." آقای عباس اگر خیلی توانایی مبارزه با بنیاد گرایی را دارد، آنرا صرف مبارزه با بنیادگرایان اسرائیل برای آزادی مردم خود کند.

اسناد ویکلیکس درباره تجزیه طلبان ایرانی-عرب

ویکلیکس سندی را منتشر نمود که نشان میداد کنسول‌های سفارت آمریکا در کویت با شخصی بنام خلیل دلاوی (با نام مستعار عبدالخالق دلاوی) که خود را عضو "حزب همبستگی دمکراتیک اهواز" معرفی نموده بود در ۲۷ اوت ۲۰۰۶ دیدار کرده بودند. دلاوی به سفارت آمریکا گفته بود که هدف نهایی گروه او استقلال از ایران و تشکیل یک دولت مستقل میباشد. او همچنین ادعا کرده بود که دولت کویت نیز به این موضوع علاقه نشان داده است. دلاوی از سفارت آمریکا تقاضای پول برای تأسیس یک شبکه ماهواره‌ای به زبان عربی برای مردم خوزستان نمود. ارزیابی کارکنان سفارت آمریکا از او این بود که ایشان به خود اهمیت زیادی میدهد، و خود را بسیار مهم جلوه میدهد. همچنین با وجودی که دلاوی ادعا می‌کند که با ایران و خوزستان در ارتباط نزدیک است، کارکنان سفارت در تلگرام خود به وزارت خارجه آمریکا نوشته اند که اطلاعاتی که دلاوی دارد همان‌هایی هستند که در وبسایت‌های گروه‌های مختلف اپوزیسیون نیز وجود دارند. سند سفارت که توسط ویکلیکس منتشر شد همچنین می‌گوید که دلاوی راجع به "جنبش ملی آزادیبخش اهواز" که در کانادا میباشد و توسط یک پدر و پسر، حسین و هاشم طالقانی، گردانده میشوند نیز صحبت کرد. ظاهراً برای بی اعتبار نمودن آنها دلاوی به سفارت گفته بود که آن پدر و پسر "بعثی" هستند. این سند راجع به گروه‌های دیگر تجزیه طلب، که همگی آنها در خارج از ایران بوده، نیز بحث می‌کند.

همچنین، بحث زیادی درباره نقش آقای دنیل برت، یک شهروند بریتانیایی، در وقایع خوزستان و رابطه او با "حزب همبستگی دمکراتیک اهواز" در شبکه اینترنت وجود دارد. آقای برت ظاهراً موسس "انجمن بریتانیایی دوستی اهواز" در لندن است، و در عین حال همیشه برای "حزب همبستگی دمکراتیک اهواز"

نیز تبلیغ نموده، و در جلسات آن سخنرانی هم نموده است. ممکن است که "انجمن" را دولت بریتانیا برای برقراری رابطه نزدیکتر با ایرانیان عرب بریتانیا تأسیس نموده باشد، و سند محرمانه سفارت آمریکا در کویت که ویکلیکس منتشر نمود نیز به این موضوع اشاره می‌کند. ادعا شده است که آقای برت مأمور ام ای ۶، سازمان جاسوسی بریتانیا باشد، ولی تأیید صحت این ادعا در حال حاضر ممکن نیست. این ادعا را اغلب به آقای وین مدسن، افسر سابق نیروی دریائی آمریکا که زمانی نیز برای آژانس ملی امنیت آمریکا، آن اس ا، کار میکرد، نسبت میدهند، ولی شهرت آقای مدسن در آمریکا این است که ایشان به "تئوری توطئه" معتقد هستند، و به همین دلیل ادعای ایشان دارای اعتبار نیست، مگر آنکه توسط یک منبع مستقل دیگری نیز تأیید شده باشد. بعنوان مثال ایشان ادعا نموده اند که پرزیدنت اوپاما همجنسگرا و مأمور سازمان سیا بوده اند.

برخی نیز تأسیس "کنگره ملیت‌های ایران فدرال" را به آقای برت نسبت میدهند. البته، همانطور که نگارنده بارها در مقالات خود بحث نموده، بجز یکی دو گروه کرد، همه این "سازمان‌ها" حداکثر یک وبسایت و یک گردهمایی سالیانه بیشتر نیستند. اغلب موارد، اگر نه همیشه، این "سازمان‌ها" فقط برای این اعلام موجودیت میکنند که از دولت‌های اروپایی و امریکا پول دریافت کنند. آقای برت گویا درباره جمعیت ایرانیان عرب خوزستان نیز غلو میکند. در هر صورت، آنچه که مسلم به نظر می‌رسد این است که این جناب برت علاقه عجیب و بسیار غیر متعارفی نسبت به ایرانیان عرب کشور ما دارد، و شاید دلیل مظلونیت به ایشان نیز همین باشد.

نامیدی از حمله به ایران و مبارزه مسلحانه "حزب دموکرات کردستان ایران"

در میان همه این تحولات، و در حالیکه خاورمیانه غرق در جنگ، کشتار و خونریزی است، ناگهان "حزب دموکرات کردستان ایران" به رهبری مصطفی هجری مبارزه مسلحانه در داخل ایران را از سرگرفت. در آغاز این "حزب" از "افزایش حضور نظامی" خود در ایران بعنوان یک "تاکتیک دفاعی" خبر داد. این "حزب" همچنین عنوان "راسان" به معنی "دوباره برخاستن" را برای حملات تروریستی خود انتخاب کرده است.

در اینجا به سه نکته باید اشاره شود. اول، این بحث راجع به گروه‌های کرد هستند که ادعای نمایندگی هموطنان کرد ما را دارند، نه خود مردم کرد. دوم، انتقاد از این گروه‌ها به معنی چشم پوشی بر تبعیضات موجود در مورد هموطنان کرد ما نیست، که البته همانطور که در بالا بدان اشاره شد، اینگونه تبعیضات درباره همه هموطنان ما که از نظر نظام ولایت فقیه "غیر خودی" هستند وجود دارند. این تبعیضات در یک ایران دموکراتیک از میان خواهند رفت. سوم، بحث‌های این قسمت مقاله به معنی چشم پوشی بر حملاتی که، بعنوان مثال، سپاه پاسداران و بسیج به هموطنان کرد غیر نظامی ما کرده‌اند نیست. از نظر نگارنده طبیعی است که چنین حملاتی محکوم هستند.

در آغاز بحث راجع به هجری و باند او و برای درک بهتر از ماهیت این اشخاص بیاد آوریم که هجری در سال نوامبر ۲۰۰۴ پس از انتخاب مجدد پرزیدنت جورج بوش پسر به ریاست جمهوری آمریکا پیام تبریکی برای او ارسال نمود. در پیام خود هجری ادعا نمود که انتخاب مجدد آقای بوش "موجب خوشحالی

مردم ایران شده است،" و این در حالی بود که جنگ، خونریزی و ویرانی در افغانستان و عراق با شدت هرچه تمامتر در جریان بود، و آقای بوش یکی از منفورترین سیاستمداران در سطح جهان بود. هجری در سال ۲۰۱۵ نیز به واشنگتن مسافرت نمود و در آنجا با اعضای کمیته روابط خارجی سنای آمریکا نیز دیدار نمود. گفته شد که از ایشان "استقبال گرمی" نیز در واشنگتن شد "چونکه ایشان جزو ایوزیسیون برانداز است" و بنا بر این واضح است که مورد استقبال راست افراطی، نئوکانها و سناتورهای طرفدار اسرائیل قرار می‌گیرد. همزمانی این مسافرت با عملیات تروریستی "حزب" هجری در داخل ایران نیز بسیار مهم است.

این نکته نیز باید ذکر شود که زمانی که هجری و "حزب" او عملیات مسلحانه خود را آغاز کردند، برخی از تحلیلگران غربی آنرا قسمتی از برنامه عربستان سعودی و آمریکا برای فشار بر جمهوری اسلامی تعبیر نمودند. این کارشناسان معتقد بودند که با برافزاندن عملیات جنگی "حزب" در داخل ایران، جمهوری اسلامی مجبور خواهد شد که نیروهای خود را از سوریه خارج کند، که البته چنین اتفاقی روی نداد. همچنین سند محکم و فیلم معتبری وجود دارد که نشان میداد کماندوهای اسرائیلی در حال دادن تعلیمات نظامی به متجاوز از ۱۰۰ "پیشمرگه"های کرد در کردستان عراق در سال ۲۰۱۵ بودند. همانطور که خبرنگاری که درباره آن گزارش گفت، برنامه تعلیماتی ممکن است که قسمتی از طرح مشترک کردها و اسرائیل برای فرستادن "پیشمرگه"ها بداخل ایران باشد. مضحک اینجاست که فیلم نشان میدهد که "پیشمرگه"ها در پشت معلم اسرائیلی خود، که مانند فرمانده آنها عمل می‌کند، رژه می‌روند و سرود می‌خوانند.

برخلاف ادعای "حزب" درباره دفاعی بودن عملیات، هدف از چهار سال پیش مبارزه مسلحانه بود که با انتقال نیروها این "حزب" به نقاط مرزی ایران با عراق جدی شد. در آنجا نیروهای این حزب حتی با پ. ک. ک، حزب کارگران کردستان نیز درگیر شد. بعد از آنکه تیم هایی از "حزب" به داخل ایران نفوذ کردند، درگیری‌های نظامی بین این "حزب" و نیروی انتظامی و سپاه آغاز شد. در مصاحبه‌ای مصطفی هجری برای "توجیه" تروریسم خود چنین ادعا نموده است:

"در مورد توافقنامه با کشورهای ۱+۵ اینگونه به مردم القا شده بود که گویا پس از برجام وضعیت اقتصادی و میزان بیکاری در جامعه بهتر خواهد شد، ولی اینگونه نشد و چه بسا در مواردی نیز بدتر شد. از سوی دیگر مردم و به ویژه آزادیخواهان انتظار داشتند پس از این گشایش در زمینه رابطه با غرب و توافق هسته‌ای، در داخل هم شاهد چنین گشایشی باشیم و فضای خشن امنیتی و بسته، تا حدودی باز شود. این انتظار هم بی حاصل بود."

حسن شرفی، معاون هجری نیز در مصاحبه‌ای صریحاً اعلام کرد که چون به دلیل توافق هسته‌ای ایران احساس می‌کند که هرکاری را میتواند انجام دهد، "حزب" تصمیم گرفت که آتش بس ۲۰ ساله خود را پایان دهد. مضحک اینجاست که از یک طرف شرفی ادعا نمود که "حزب" به آتش بس خود با نیروهای دولتی پایان داد، و هجری ادعا نمود که درخواست رهبران کرد عراق را برای پایان دادن به عملیات نظامی رد کرد، ولی از طرف دیگر این عملیات را "دفاعی" خواند. پس "پایان" آتش بس برای چه بود؟ واضح است

که در زمان آتش بس نیز اگر نیروهای "حزب" بدون تحریک کردن نیروهای سپاه مورد حمله قرار می‌گرفتند، دفاع از خود برای آنها مشروع می‌بود.

این انتظار که پس از توافق هسته‌ای بلافاصله فضای سیاسی کشور باز شود، و تندروها به نقض حقوق بشر و شهروندی مردم یکشنبه خاتمه دهند، نه واقع بینانه می‌باشد، و نه حتی نیروهای اصلاح طلب و دمکراتیک در داخل ایران چنین انتظاری داشتند. مهمترین اهداف مذاکرات هسته‌ای عبارت بودند از، اول، دور کردن سایه جنگ از ایران، که هجری و تجزیه طلبانی مانند او سعی در بازگشت آن سایه سپاه بر فراز خاک ایران را دارند و، دوم، رفع تدریجی تحریم‌های اقتصادی. مسخره است اگر کسی تصور کند که پس از غارت کشور توسط تندروها به رهبری احمدی‌نژاد و خالی نمودن خزانه کشور، که به گفته آقای اسحاق جهانگیری معاون اول آقای حسن روحانی ۴۸۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ تومان، یعنی چیزی در حدود ۱۲۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار، قرض برای دولت باقی گذاشته بودند، اقتصاد کشور در مدت کوتاهی شکوفا می‌شود. در عین حال، اگر چه آمریکا و اروپا به برخی از تحریم‌های خود بر ضد مردم ایران خاتمه دادند، مدتی طولانی لازم است که نتایج عملی آن پدیدار شود. بعنوان مثال، دولت آقای روحانی هنوز نتوانسته است که به تمامی ذخیره ۵۵ میلیارد دلاری ایران در بانک‌های اروپایی و شرق آسیا دسترسی پیدا کند، چرا که تحریم‌ها به صورت بسیار پیچیده‌ای به اجرا گذشته شده بودند.

جالب اینجاست که خود هجری در همان مصاحبه می‌گوید، "سود و زیان یک مبارزه (طولانی) با رخدادهای دو ماه اخیر برآورد نمی‌شود، بلکه از پروسه ابتدا تا انتها بررسی خواهد شد." اگر این حرف صحیح است، که هست، چرا درباره مبارزه مسالمت آمیز گل مردم ایران درست نیست؟ چرا هجری خود و "حزب" خود را، که هیچگاه ثابت نشده است که نماینده حتی بخشی از هموطنان کرد می‌باشند، با مبارزات مسالمت آمیز بقیه مردم ایران هماهنگ نمی‌کند، و در عوض دست به اسلحه برده و عملیات تروریستی را پیش می‌گیرد؟

هجری در همان مصاحبه [دروغ بزرگ دیگری](#) را نیز مطرح کرده بود:

"کشورهای غربی نیز به این نتیجه رسیدند که اگر پس از لغو تحریم‌ها سرمایه‌ای به دست جمهوری اسلامی برسد، نه برای خدمت به مردم بلکه برای کمک به گروه‌ها و دولت‌های تروریستی منطقه و دخالت در امور داخلی کشورها از آن استفاده می‌کند."

منبع و سند این نتیجه‌گیری کجا است؟ کدام کشور غربی که در مذاکرات هسته‌ای حضور داشت به چنین نتیجه‌گیری رسیده بود؟ اگر واقعا چنین نتیجه‌گیری قبل از آغاز مذاکرات وجود داشت، پس هدف مذاکرات اصولا چه بود؟ هجری برای جنایات خود به دنبال شریک می‌گردد، و خود را به سمت سخنگوی دولت‌های غربی منصب نموده است. آمریکا و متحدان بارها اعلام نموده بودند که در صورت توافق هسته‌ای بسیاری از تحریم‌های خود بر ضد ایران را لغو خواهند نمود. [آمریکا و متحدان در عین حال آگاه بودند](#) که به دلیل مداخله جمهوری اسلامی در سوریه بخشی از پول‌های آزاد شده ایران ممکن است که در آنجا هزینه شود، ولی این موضوع هیچگاه مانعی برای مذاکرات و توافق نبود.

"دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران" برای توجیه عملیات تروریستی خود یک "نامه" خطاب به مردم ایران و زمان‌های سیاسی نیز منتشر نمود. اگر چه ظاهراً "دفتر سیاسی حزب" نامه را منتشر نموده بود، ولی پر واضح بود که شخص هجری و یا یکی از هم‌پالگی‌های او آنرا نوشته بود، چرا که در طول نامه بارها گفته شده بود "اگر من" چنین و چنان باشم، که برای یک نامه ظاهراً جمعی مضحک است. جالب اینجاست که "حزب" گویی از عملیات خود شرم نیز دارد، چرا که به جای آنکه قبول کند که وارد مبارزه مسلحانه شده است، عملیات خود را "حضور در میان مردم" و یا "دفاع مشروع" مینامد، اگرچه توخالی بودن این ادعا آنقدر واضح است که احتیاجی به توضیح ندارد.

دم خروس از لای عبا بیرون میاید

علیرغم آنکه دروغ‌های هجری برای اکثر ایراندوستان آشکار است، طرفداران او اصرار بر این داشتند که هجری برای گل مردم ایران مبارزه می‌کند. ولی دم خروس باردیگر از لای عبا بیرون آمد، که قبلاً هم آمده بود و در ادامه این مقاله بدان اشاره خواهد شد. در مصاحبه‌ای که روزنامه راست افراطی جروزالم پست اسرائیل در ۲۰ جولای ۲۰۱۶ منتشر کرد، هجری چنین گفت:

"ما [هجری و گروه او، و اسرائیل] دشمنان مشترک داریم، ولی بیشتر کشورها از اسرائیل حمایت میکنند. ایران برای آنها [حماس و حزب‌الله لبنان] بسیار هزینه می‌کند. فکر می‌کنم که اسرائیل ایران را باید دشمن اصلی خود بیندارد، و تلاش کند که آنرا ضعیف تر کند. حزب‌الله و حماس پول زیادی [از جمهوری اسلامی] دریافت میکنند تا در برابر اسرائیل ایستادگی کنند، و بنا بر این اسرائیل نیز باید به گروه‌های اپوزیسیون [مانند "حزب" هجری] کمک کند تا در برابر ایران ایستادگی کنند."

صرف نظر از ادعای مضحک هجری درباره حمایت "بیشتر کشورها" از اسرائیل، خوانندگان گرامی توجه کنند که، برخلاف ادعاهای توخالی هجری مبنی بر مبارزه "حزب" او برای تمام مردم ایران، او در سخنان خود هیچگونه تفاوتی بین ایران، مردم ایران و جمهوری اسلامی قائل نیست. در عین حال هجری هم از اسرائیل می‌خواهد که ایران -- نه جمهوری اسلامی -- را بزرگترین دشمن خود بیندارد، و هم از همان دشمن تقاضای کمک می‌کند. هجری و امثال او تصور میکنند که اگر اسرائیل به او و گروه او کمک هم بکند، بخاطر انسان دوستی، حقوق بشر، و مسائلی از این قبیل است. خیر، این کمک در راستای هدف استراتژیک اسرائیل برای تجزیه خاورمیانه و تقسیم آن به کشورهای کوچک و ضعیف خواهد بود که هیچکدام قادر نباشند برای اسرائیل دردسر درست کنند. اگر این تجزیه اتفاق افتد، تمامی آن کشورهای کوچک بر سر منابع کمیاب، از آب تا انرژی، دائماً با یکدیگر در حال ستیز خواهند بود.

دم خروس آنقدر از لای عبا بیرون آمده است که حتی یک چادر عظیم نیز قادر نخواهد بود آنرا بپوشاند. در مصاحبه خود هجری از "ملت" کرد، به جای قوم کرد، نام میبرد، و اعلام می‌کند که "حزب" او با "کنگره ملیت‌های ایران فدرال" همکاری دارد، "کنگره" ساختگی‌ای که چند نفر اعضای آن از نوع خود هجری هستند، و دستشان به طرف اسرائیل، عربستان و غرب برای دریافت پول دراز است و توسط دنیل برت بریتانیایی تأسیس شده است که بدان اشاره شد. همانطور که نگارنده بارها در مقالات و مصاحبه‌های خود

گفته است، در گل طول تاریخ آن منطقه هیچگاه کشوری به نام کردستان وجود نداشته است، و بنا بر این روشن نیست چرا امثال هجری خود را یک "ملت" میدانند، و نه یک قوم از رنگین کمان اقوام ایرانی.

در مصاحبه خود با جروزالم پست هجری همچنین از هجوم آمریکا به [عراق حمایت کرده](#)، و [تاسف می‌خورد](#) که چرا آمریکا از حمایت "تروریست‌های ایران" از رژیم بشار اسد جلوگیری نکرد، کلمات رمزی برای ابراز تاسف از اینکه آمریکا به سوریه لشکر کشی نکرد. همچنین برای خوشایند اسرائیل هجری میگوید که "توافق هسته‌ای برای [تمامی] مردم منطقه بد بود، بجز ایران -- هیچکس [در منطقه] سودی از توافق نبرد." لابد هجری انتظار داشت که اسرائیل، عربستان، قطر، و کویت از توافق هسته‌ای سود ببرند.

تجزیه طلبی و تقاضا برای "مداخله بشر دوستانه" از زبان گروه‌های کرد

مبارزه مسلحانه جدید هجری و باند او فقط به این دلیل است که "حزب" او از حمله غرب به ایران ناامید شد، و بنا بر این او و هم پالگی‌های او تصور میکنند که با برآه انداختن جنگ غرب به کمک آنها خواهد آمد. برای درک این موضوع کافی است به سال ۲۰۱۱ بازگردیم. در آن زمان تجاوز [امیرپالیستی پیمان ناتو و آمریکا، به‌مراه متحدان مرتجع عرب](#) آنها به لیبی، جنگ طلبان، تجزیه طلبان، و حامیان تحریم‌های کمر شکن اقتصادی را در میان اپوزیسیون خارج از کشور به وجد آورد، و "حزب دمکرات کردستان ایران" از این قاعده مستثنی نبود. این "حزب" به مناسب بمباران لیبی توسط پیمان ناتو و سرنگونی سرهنگ معمر قذافی در ۱۴ شهریور ۱۳۹۰ [بیانیه ای صادر کرد](#) و خواستار تکرار این اقدام در ایران شد. بیانیه ادعا نمود که کشوری واحد- یعنی کردستان- توسط استعمارگران تجزیه و میان چهار کشور تقسیم شده، و حالا کردها در چهار منطقه برای بازگشت به وضع اول و تشکیل مجدد کشور کردستان مبارزه می‌کنند:

"ملت کرد که سرزمینش در پی یک توافقنامه‌ی استعماری و بر خلاف خواست و تمایل خویش ابتدا میان دو امپراتوری ایران و عثمانی و سپس میان چهار کشور ایران و ترکیه و عراق و سوریه تقسیم شده است، از دیر باز در راه کسب حق تعیین سرنوشت خویش مبارزه می‌کند و در این راستا با ددمنشانه‌ترین شیوه‌های سرکوب و قتل‌عام مواجه شده‌است. کشتاری که فرزندان ملت کرد در ترکیه‌ی کمالی و عراق بعثی و ایران اسلامی تحمل کرده‌اند، تا ابد وجدان بشریت مترقی را آزار می‌دهد و همچون لکه‌ای بر پیشانی تاریخ بشری هویدا است."

بیانیه به صراحت اعلام نمود که "حزب دموکرات کردستان ایران" حتی از وضع کردستان عراق هم، که به صورت خود مختار ولی در چهار چوب یک عراق یک پارچه است، راضی نیست، چرا که آن بخش [کردستان عراق] از "چند بخش بسیار عزیز خاک خود" [کردستان ایران، سوریه و ترکیه] همچنان جداست:

"اکنون و در ابتدای دهه‌ی دوم قرن ۲۱ نیز ملت کرد در سه بخش از چهار بخش میهن تقسیم شده‌اش همچنان از سیاست انکار هویت ملی و سرکوب خواستهای مشروعش توسط فرمانروایان سه کشور ترکیه

و ایران و سوریه رنج می‌برد. تنها بخش کردستان که در پی یک مبارزه‌ی طولانی و به قیمت جان صدها هزار تن از مبارزان کرد یک حاکمیت ملی در آن استقرار یافته جنوب کردستان یا کردستان عراق است. اما این بخش از کردستان نیز از سویی با انفصال ناخواسته‌ی چند بخش بسیار عزیز از خاک خود مواجه بوده و از سوی دیگر تحت سکوت آشکار دولت مرکزی عراق با تهدید و لشکرکشی حکام ترکیه و ایران روبروست."

در ادامه بیانیه ادعا نمود که مسأله کردستان "مهمترین مسأله خاورمیانه" است و جامعه‌ی جهانی باید این مسأله را حل کند: "این حق طبیعی ملت کرد است که انتظار داشته باشد جامعه‌ی جهانی و سازمان ملل متحد مسأله‌ی کرد را آنگونه که هست دریابند و به فکر چاره‌ی آن بمانند. مشکلی که با حیات دهها میلیون انسان ارتباط دارد و یکی از مهمترین مسائل خاور میانه باشند."

این چنین ادعاهایی کاملاً بی اساس هستند. اولاً، بعنوان مثال، در کشور چین ۵۶ قوم مختلف زندگی میکنند. اگر ادعای این "رهبران" کرد جدی گرفته شود، باید چین به ۵۶ کشور کوچک تقسیم شود، مگر اینکه خود آن اقوام نخواهند. البته غرب به رهبری آمریکا از تجزیه چین حمایت می‌کند. بعنوان مثال، میبینیم که چون ایالت جینجنگ که هم مسلمان نشین است و در نزدیکی پاکستان، افغانستان، و آسیای مرکزی قرار دارد، و هم دارای منابع بزرگ نفت و گاز است، به ناگهان شاهد آشوب‌های خشونت آمیز تجزیه طلبانه میشود، خانمی به نام رابیه غدیر، که یک زن ثروتمند چینی است که در واشنگتن زندگی می‌کند مشغول تبلیغ برای جلب حمایت غرب از تجزیه طلبان جینجنگ میشود، و فعالیت هایشان برای تبلیغ توسط ان.ای.دی. یا همان "موقفه ملی برای دموکراسی" حمایت میشود [اینجا و اینجا را ببینید]، یعنی همانجا ای که چند نفر از اپوزیسیون ایرانی طرفدار تحریم اقتصادی و همسو بودن با غرب در آن اقامت داشته‌اند.

ثانیاً، گیریم که حتی ادعای بی اساس این "رهبران" درست باشد. سوال اینست: چگونه میتوان به این هدف رسید؟ "حزب دموکرات کردستان ایران" حمله پیمان ناتو به لیبی را الگوی خوبی برای حل مسأله کردستان اعلام نمود و در بیانیه خود چنین نوشت:

"صدور قطعنامه‌ی ۱۷۹۳ شورای امنیت راه را هموار ساخت تا هواپیماها و هلیکوپترهای نظامی آمریکا و فرانسه و بریتانیا بلافاصله حملات خود را به پایگاههای هوایی و دریایی و محل تجمع نیروهای نظامی لیبی آغاز نمایند... قطعنامه‌ی ۱۷۹۳ شورای امنیت این باور را نزد ملتهای تحت ستم و مردم کشورهای دیکتاتور زده ایجاد می‌نماید که دوران آن بسرآمده که دیکتاتورهای ضدخلفی تحت لوای حاکمیت ملی، آزادیخواهان را سرکوب و صدای حق طلبانه‌ی ملتهای تحت ستم را در گلو خفه نمایند."

در پایان بیانیه به صراحت و شفافیت تمام خواهان آن شد که همین عمل [یعنی "هواپیماها و هلیکوپترهای نظامی آمریکا و فرانسه و بریتانیا بلافاصله حملات خود را به پایگاه های هوایی و دریایی و محل تجمع نیروهای نظامی آغاز نمایند"] برای "نجات" ملت کرد تکرار شود:

"خواستار آنیم که شورای امنیت سازمان ملل متحد با اتکا به همین اصل "مسئولیت حمایت" خطر همکاریهای شوم دولتها و سرکوب از سوی حاکمان را از ملت کرد دور سازند و در همان حال از کلیه احزاب و سازمانها و محافل کرد و دوست کرد می‌خواهیم که چه به شیوهی انفرادی و چه به صورت جمعی این خواست مشروع را با مجامع و محافل تصمیم گیرندهی بین‌المللی در میان گذارده و بر آن پافشاری نمایند."

در ۱۷ فروردین ۱۳۹۱ هجری [خواستار ایجاد منطقه ی پرواز ممنوع در کردستان ایران](#) شد. روزنامه نگاری که با او مصاحبه کرده بود نوشت:

"هجری معتقد است که با احتمال روی‌دادن خیزشی مردمی، ایجاد پناهگاهی امن و منطقه‌ی پرواز ممنوع در کردستان ایران حداقل می‌تواند برای سازماندهی نیروها با هدف سرنگونی رژیم و بنیان‌نهادن ایرانی فرال و دمکراتیک یاری‌دهنده باشد. او خاطر نشان می‌کند که چنین مدلی به صورت موفقیت‌آمیز کردهای عراق را از ژینوساید در امان داشته و این توانایی را به آنها بخشیده است که یک سیستم منطقه‌ای پلورال و موفق در منطقه بنیان نهند."

از آن جایی‌که برای این آقایان مدل لیبی الهام بخش بود، باید پرسید، وضعیت لیبی در حال حاضر چیست؟ اگر چه نگارنده [در یک مقاله قبلی](#) این وضعیت را به تفصیل شرح داد، خلاصه آن در اینجا تکرار میشود: لیبی در آشوب کامل بسر میبرد. دولت مرکزی هیچ قدرتی ندارد. شرق لیبی، که بیشتر میدان‌های نفتی در آنجا قرار دارند، خواهان خود مختاری است و عملاً از کنترل دولت مرکزی خارج شده است، و قسمت شرق و جنوب کشور به مرکزی برای ارسال اسلحه برای تروریست‌ها، از مالی تا سوریه، تبدیل شده است. اینها همه نتایج از نتایج "مداخله بشر دوستانه" است. هجری که ظاهراً هنوز از یکپارچگی ایران حمایت می‌کند، در واقع سرنوشت لیبی را برای ایران می‌خواهد تا بتواند به هدف خود برساند. تازه این فقط یک هدف هجری است. هدف دیگر ایشان سرنگونی رژیم با استفاده از هجوم خارجی است.

گام مهم بعدی انتشار [توافق نامه میان حزب دموکرات کردستان ایران و حزب کومله ی کردستان ایران](#) در ۳۱ مرداد ۱۳۹۱ بود. توافق نامه ادعا کرد که تحولات جهانی و منطقه ای و توازن قوای ناشی از آن، زمینه را برای تحقق "خواستاهای ملی مردم کرد" آماده کرده است. "حق تعیین سرنوشت" در رأس مطالبات "جنبش رهایی‌بخش ملت کرد در کردستان ایران" قرار دارد. بیانیه از "حاکمیت آینده ی کردستان" و ویژگی های آن سخن می گوید. دم خروس از لای عبا نیز بار دیگر بیرون آمد، چرا که اگر چه توافق نامه خشونت طلبی را نفی و گفتمان را تأیید کرد، اما فقط میان "کلیه‌ی نیروهای سیاسی کردستان". هر دو "حزب" اعلام نمودند که اقدامات دیپلماتیک مشترک را سازماندهی خواهند کرد تا حمایت بین‌المللی را برای "جنبش رهایی‌بخش ملت کرد" کسب کنند. "دو طرف از مبارزه‌ی برحق مردم کرد در تمامی بخش‌های کردستان پشتیبانی نموده" و "نشستهای مشترکی با حکومت اقلیم و نیروهای سیاسی اقلیم کردستان برگزار خواهند کرد" تا "برای ملت کرد در کردستان ایران" جایگاهی مناسب تر کسب کنند.

بیانیه های یاد شده واکنش ها و نقد ها یی را برانگیخت. متقابلاً "بیانیه جمعی از آزادیخواهان و فعالین مدنی کردستان" در ۱۹ شهریور ۱۳۹۱ در پاسخ به نقدها منتشر شد که ناقدان را "شونیسم ایرانی" و "به ظاهر اپوزیسیون" خواند که قصد دارد "حقوق حقه ی ملت کرد" را پایمال کرده و "جنبش آزادیخواهی ملت کرد" را "به بهانه ی حفظ تمامیت ارضی" سرکوب کند. این گروه توافق نامه ی دو حزب را "خواستہ های حداقلی ملت کرد" نامید. مهمترین قسمت بیانیه جملات زیر است:

"ما به این نتیجه رسیده ایم که ادامه ی حیات در چهارچوب مرزهای ایران برای ملت کرد غیر ممکن شده است، چراکه ملت کرد هم از طرف رژیم جمهوری اسلامی و هم از طرف اپوزیسیون این رژیم مورد تهدید است."

آیا این خواسته که هدف آن تجزیه ایران به کمک دولت های آمریکا و اروپایی است، از این صریح تر قابل بیان است؟ در بیستم شهریور ۱۳۹۱ "بیانیه ی جمعی دیگر از روزنامه نگاران، فعالان سیاسی و مدنی کرد ایران" منتشر شد که در آن آمده بود:

"ایران کشوری است کثیراللمله. انکار وجود ملل و حقوق هر کدام از این ملیتها به هر بهانه ای منجمله حفظ تمامیت ارضی، از دید ما یک نگرش عوامفریبانه و تمامیت خواهانه تلقی می شود. ما بر این باوریم هر ملتی، حق تشکیل دولت مستقل خود را دارد و این جزو حقوق اساسی ملتهاست. ماندن در چهارچوب یک کشور در کنار دیگر ملل و یا جداسدن از آن، به انتخاب آزادانه ی هر کدام از ملیتها بستگی دارد که در یک همهپرسی دمکراتیک در مورد آن تصمیم گرفته می شود. هیچ فرد یا گروه و ملیت دیگری نمی تواند از کُردها یا هر ملیت دیگری سلب اختیار کند و همان اشتباهی را تکرار کنند که دولتهای خودکامه مرکزی تاکنون کرده اند." بار دیگر دم خروس از لای عبا بیرون میاید، چرا که اگر چه "تمامیت ارضی" ارزشی ندارد، اما این "اصل" فقط در مورد تمامیت ارضی ایران است، نه "تمامیت ارضی کردستان بزرگ" که قرار است از طریق تجزیه چهار کشور ساخته شود.

پس از این در ۲۲ شهریور ۱۳۹۱ "دو حزب کومله و دموکرات طی بیانیه ی مشترک جدیدی" به ناقدان پاسخ گفتند. واکنش دو حزب یاد شده به ناقدان بسیار تند بود:

"به کسانی که از ولایت فقیه طلب توبه کرده و او را برای سرکوب خلق کرد ستایش می کنند و اعلام می دارند که حاضرند در همگامی با این سرکوب به آستانبوسی رژیم سرکوبگر حاکم بروند تا به خیال خود جلوی تجزیه ایران را بگیرند، چه جوابی می توان داد؟ مردم کردستان از این توهین ها و تهدیدها بسیار شنیده و آنرا نادیده گرفته اند."

"امضاکنندگان بیانیه از همان قدم اول با شعار "دفاع از تمامیت ارضی" و "مبارزه با تجزیه طلبی" یعنی حربهای که تاکنون توجیهگر تمام سرکوبهای رژیم حاکم در کردستان بوده وارد میدان می شوند... و در عوض چنین نامسئولانه به تحریک احساسات و چرخاندن چماق تهدید متوسل می شوند و بدون هیچ دغدغه ی اخلاقی خود را با تیمسارهای دیروز و سرداران امروز همصدا و همشعار قرار می دهند... حال همه چیز را از یاد برده با ترجیع بند "تجزیه طلب اعدام باید گردد" دم گرفته اند."

پس از نظر این "رهبران" مردم کرد - که میزان حمایت مردمی آنها هیچگاه و از هیچ طریقی ارزیابی نشده - تمامی مخالفان تجزیه ایران آستانبوس رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی هستند، و همه ناقدان با تیمسارهای شاه و پاسداران جمهوری اسلامی در یک جبهه قرار دارند. از اینها که بگذریم، پاسخ بالا توضیحی دربر دارد که به محل نزاع باز می‌پردازد، آنجا که ادعا می‌کند:

"هدف ما تأمین خواسته‌های برحق مردم کرد در چهارچوب یک ایران آزاد، دموکراتیک، فدرال و سکولار است... ما به صراحت بر لزوم برقراری یک نظام فدرال در ایران تأکید می‌کنیم و برآنیم که یک چنین نظامی نه فقط خواست خلق کرد و سایر ملیتها را به بهترین نحو تأمین می‌کند، بلکه گام بزرگی در راه دموکراتیزه کردن ایران و ساختار سیاسی دولت در این کشور و همچنین نیرومندترین ضمانت حفظ همبستگی درونی جامعه ایران، همزیستی مسالمت‌آمیز مردمان آن و حفظ وحدت کشور ایران است."

نکته مهم که دوباره بر آن تأکید میشود این است که این احزاب همه جا خود را "نماینده مردم کردستان" قلمداد کرده و به نام آنها حرف زنند: "احزاب باسابقه کرد که از بزرگترین پایگاه مردمی و اعتماد توده‌های وسیع برخوردارند. . .". این ادعا در مورد "بزرگترین پایگاه مردمی و اعتماد توده‌های وسیع" چگونه به اثبات رسیده است؟ در غیاب یک همه‌پرسی، و حتی یک آمار غیر رسمی اینگونه ادعا کردن خود عملی بشدت غیردموکراتیک است. فقط می‌توان به نام خود و حد اکثر حزب خود حرف زد.

این "رهبران" کرد ادعا میکنند که حق دارند به عقب رفته و به آغازی باز گردند که گویا تاریخ از آنجا آغاز شده است. یعنی از تاریخی که ادعا می‌شود **کشوری مستقل** به نام کردستان در آن وجود داشته است. صرف نظر از اینکه ادعای وجود **کشوری مستقل** به نام کردستان بزرگ در گذشته دروغ محض است، پرسش این است: تا کجا می‌توان عقب رفت؟ آیا ایرانیان می‌توانند تا دوران امپراطوری بزرگ ایران عقب رفته و خواهان تشکیل مجدد آن کشور شوند؟ آیا مرزهای ملی فاقد اعتبار هستند و دفاع از آن ملی‌گرایی منحط و خاک‌پرستی؟ اگر این گونه است باید به **جنگ کلیه ی مرزهای ملی** رفت و جهانی فاقد مرز ساخت، نه این که مرزهای ملی قومی جدیدی تشکیل داد.

جالب اینجا است که مدافع "سکولاریسم نو" که "کنگره سکولار دموکرات ها" را راه می‌اندازد، برای هجری، شرفی، و شاهو حسینی از همان "حزب دموکرات کردستان ایران" نیز **"دعوتنامه می‌فرستد"** تا به خیال خود برای "کنگره" یا "حزب" و یا هر دو اعتباری کسب کند .

نمونه کردستان عراق

اگر حتی از همه دروغ‌های هجری و دست دوستی که او به طرف دشمنان ایران دراز نموده صرف نظر کنیم، کافی است کردستان عراق را در نظر بگیریم تا ببینیم در تنها منطقه در دنیا که کردها دارای خودمختاری داخلی بوده اند چکار کرده اند. بنا بر قانون اساسی عراق قدرت اصلی در دولت مرکزی در دست نخست وزیر است. از سال ۲۰۰۴ که اولین انتخابات آزاد در عراق برگزار شد، عراق دارای چهار نخست وزیر بوده است. ولی کردستان عراق همیشه فقط یک رهبر داشته است، که مسعود بارزانی بوده است. در سال ۲۰۱۵ که دوران "ریاست جمهوری" بارزانی خاتمه یافت، ایشان نه تنها کناره‌گیری

ننمود، بلکه مخالفان خود از گروه اصلاح طلب "جنبش برای تغییر" [یا "بزوتنه وی گوران" در کردی، که به نام "لیست تغییر" نیز شناخته میشود] را از دولت محلی بیرون کرد، و حتی اجازه نداد که آقای یوسف محمد صدیق، رئیس پارلمان محلی کردستان که باید "رئیس جمهور" موقت میشد، وارد اربیل شود. خشونت سیاسی هم در کردستان عراق افزایش یافته، و انتخابات محلی نیز به تاخیر افتاده است. در عین حال، در ماه جولای ۲۰۱۶ بارزانی و باند او توافق نظامی جداگانه با آمریکا، مستقل از دولت مرکزی در بغداد، امضا نمودند که بر طبق آن آمریکا کمک نظامی ۴۵۰ میلیون دلاری در اختیار حکومت محلی کردستان عراق قرار میدهد، و این در حالی است که "دولت اقلیم کردستان" هنوز خود را قسمتی از عراق میداند.

همانطور که در دو مقاله مفصل قبلی، اینجا و اینجا، شرح داده شد، کردهای عراق روابط طولانی و تاریخی هم با اسرائیل و هم با غرب داشته اند، و در بسیاری از توطئه‌های آنها بر ضد منطقه خواسته و یا ناخواسته شرکت داشته اند. کردستان عراق روابط بسیار نزدیکی نیز با عربستان، قطر و امارات دارد، و مسعود بارزانی بارها به این کشورها سفر نموده است. در شرایط بحرانی کنونی خاورمیانه و نقش ثابت شده این سه کشور عربی در این بحران، که هم در برابر ایران مواضع خصمانه داشته اند، و هم به همراه ترکیه مهمترین پشتیبان نیروهای تروریستی در سوریه بوده اند، اینگونه سفرها به چه معنی است؟ در زمانیکه عربستان "نقشه" جدید خاورمیانه را منتشر می‌کند که در آن ایران به شش کشور تجزیه شده است، روابط کردها با این رژیم فاشیستی-تروریستی-کودک کش به چه معنا است؟ آیا امثال هجری به کلی از بارزانی‌ها و طالبانی‌ها جدا هستند؟ چنین ادعای مضحکی را هیچ کس قبول نخواهد نمود.

پس چرا باید تصور کنیم که هجری و همپالگی‌های او، حتی اگر به قدرت محلی در کردستان ایران برسند، عملکرد بهتری خواهند داشت؟ هدف اینان نه دموکراسی است، و نه کمک به هموطنان کرد، بلکه فقط و فقط قدرت است و بس. حال اینکه فرزندان ایران، چه کرد و چه غیر کرد، چه سرباز ساده سپاه، ارتش و نیروی انتظامی، و چه پیشمرگ کرد کشته شوند، کوچکترین اهمیتی برای امثال هجری ندارد. تنها چیزی که مهم است قدرت است و بس، که هرگز به آن هم نخواهند رسید.

امیر طاهری و کشور "کردستان بزرگ"

آنهائیکه مانند نگارنده سنی از آنها گذشته، امیر طاهری را بخوبی میشناسند. ایشان که قبل از انقلاب در روزنامه کیهان می‌نوشت، بعد از انقلاب و خروج از ایران بعنوان یکی از مهمترین سلطنت طلبان از هیچ‌کاری، از جمله دروغ‌گویی، برای تحریک غرب و اسرائیل بر ضد ایران خود داری ننمود. تعداد دروغ‌های ایشان درباره ایران آنقدر زیاد است که نوشتن همه آنها در یکجا شاید به یک کتاب احتیاج داشته باشد. در یک نقد خود در سال ۱۹۸۹ بر کتاب آقای طاهری، "لانه جاسوسی"، دکتر شائول بخاش، استاد تاریخ در دانشگاه جورج میسون نوشت که آقای طاهری "دائماً ما را به کتاب‌هایی که رجوع میدهد که وجود ندارند. اغلب اسناد [که آقای طاهری ظاهراً از آنها استفاده نموده است] در جاهایی که ایشان مرجع میدهند [نیز] وجود ندارند." در ۶ ماه مه ۲۰۰۶ طاهری مقاله‌ای منتشر نمود که در آن اعلام کرد مجلس شورای اسلامی قانونی را تصویب کرده است که بر طبق آن اقلیت‌های مذهبی باید لباس مخصوص به خود را

بیوشند، که البته این یادآور جنایتی بود که نازیان بر علیه کلیمیان انجام دادند. این دروغ بزرگ اول به سرعت پخش شد، و بعد به سرعت تکذیب. حتی روزنامه نشنال پست کانادا، روزنامه راست افراطی که دروغ را منتشر کرده بود، آنرا تکذیب کرد و عذر خواهی نمود. ولی طاهری هیچگاه حرف خود را پس نگرفت، و نماینده او گفت، "درباره ایران [گفتن] حقیقت یک چیز لوکس است." طاهری همچنین ادعا کرد که آقای محمد جواد ظریف از دانشجویانی بوده است که در گرفتن سفارت آمریکا در تهران در نوامبر ۱۹۷۹ شرکت داشته است، که دروغ بودن آن نیز به سرعت آشکار شد. در ماه جولای ۲۰۱۵، درست چند روز بعد از امضای توافق هسته‌ای بین ایران و کشورهای ۵+۱، در یک توئیت طاهری ادعا کرد که یک جوان ۱۴ ساله همجنسگرا در اصفهان از یک درخت بدار آویخته شده است، که آنهم دروغ بود.

با چنین سابقه "درخشانی"، در مقاله‌ای در وبسایت راست افراطی نیو یورک پست در اکتبر ۲۰۱۵ طاهری، ضمن ریختن اشک تمساح برای مردمان کرد، پیشنهاد نمود که "کشور بزرگ کردستان" متشکل از نواحی کرد نشین ایران، ارمنستان، جمهوری آذربایجان، ترکیه، عراق، و سوریه تشکیل شود، و پایتخت آن نیز کرمانشاه باشد که "در طرف ما" -- یعنی غرب که ایشان خود را قسمتی از آن میدانند -- باشد. این کشور پیشنهادی، طاهری اعلام کرد، در مقابل بشار اسد، داعش، و "رویاهای امپراتوری ایران" -- دروغ‌هایی که لابی اسرائیل و متحدان ایرانی آن این روزها ادعا دارند -- خواهد ایستاد، و به حل مسائل خاورمیانه نیز "کمک" خواهد کرد.

کلام پایانی

هدف این مقاله شرح کامل و مستندی درباره "گروه"هایی است که یا ادعای اعتقاد به "ایران فدرال" دارند - که همانطور که بحث شد اسب تروای تجزیه می‌باشد -- و یا صریحاً درباره جدایی از ایران صحبت میکنند. بجز "حزب دموکرات کردستان ایران" هیچ یک از این گروه دارای پایگاه اجتماعی قابل توجهی در ایران نیستند، و یا دستکم هیچگونه شواهد و قرآنی برای چنین پایگاهی وجود ندارد. درباره "حزب" نیز روشن نیست که پایگاه اجتماعی آن در میان هموطنان کرد تا چه اندازه وسیع است. خطر این گروه‌ها، بنا بر این، به دلیل پایگاه اجتماعی آنها در ایران نیست. خطر آنها این است که خود را به محافل و دولت‌های غربی بعنوان نمایندگان اقوام گوناگون ایران معرفی میکنند که بودجه‌های لازم برای فعالیت و همچنین گذران زندگی خود بدست آورند، و در این راه از هیچگونه دروغ و یا اغراق واهمه‌ای ندارند. این دروغ‌ها و اغراق‌ها، همچون خیانت‌های احمد چلبی، ایاد اعلاوی و علوان الجنابی، میتواند در رهبران افراطی غرب این توهم را ایجاد کند که با حمله به ایران میتوانند کشور ما را تجزیه کنند. البته این "رویا" هرگز واقعیت به خود نخواهد گرفت، ولی هزینه سنگین انسانی و اقتصادی بر کشور تحمیل خواهد نمود. بنا بر این شناخت این "گروه"ها و "رهبران" آنها ضروری است.

برخی دیگر از فعالان سیاسی که ایدئولوگ "همسویی" با دولت‌های غربی دشمن با ایران بودند و هستند نیز با ملاقات با "رهبران" تجزیه طلب و یا "فدرالیست" سعی دارند که هم به خود و هم به آنها "اعتبار" بخشند. بعنوان مثال، گروه "اتحاد برای برای دموکراسی در ایران" -- معجونی از چهره‌های گوناگون، از سپاهی سابق و نئوکان کنونی گرفته، تا سلطنت طلب و کودتا چی سابق -- به دیدار هجری میرود، که در

نتیجه نه تنها برای خود بعنوان "حامیان دموکراسی" اعتبار کسب کند، بلکه با اینکار به هجری و عملیات نظامی او نوعی مشروعیت می‌بخشد، حتی اگر هدف از ملاقات این چنین نباشد. سپاهی سابق و نئوکان کنونی در دادگاه آمریکا حضور می‌یابد تا درباره حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ "شهادت" دهد. بعد در صدای آمریکا "قهرمانانه" حضور می‌یابد و با افتخار درباره داستان جعلی نقش ایران در آن حمله و "شهادت" خود سخن می‌گوید.



دیدار مصطفی هجری با "اتحاد برای دموکراسی در ایران" با حضور محسن سازگارا، احمد رأفت، شهریار آهی، جواد خادم، فریدون احمدی و دیگران

آن دیگری، که طرفدار "همسویی" با دولت پرزیدنت بوش پسر و سیاست او درباره ایران بود، از تحریم‌های اقتصادی بر علیه مردم ایران به مثابه "جراحی سرطان" دفاع نمود، برای دخالت به اصطلاح بشردوستانه در لیبی هورا کشید و در دفاع از آن مقالات منتشر کرد، و خواهان همان تجاوز در سوریه بود، می‌گوید که هم از "حق" تجزیه طلبان دفاع می‌کند، و هم خود مخالف آن است. بحث که راجع به مسائلی از قبیل آزادی بیان نیست که، بعنوان مثال، با فحاشی مخالف بود ولی از حق دیگران برای فحاشی دفاع نمود، بلکه برسر تجزیه کشور است. اینکه چگونه هردو اینها بطور همزمان امکان دارند نیز باید بعنوان یک پدیده تازه مطالعه شود.

به گمان نگارنده مهمترین دلیل توانائی و عظمت ایران در طول تاریخ "رنگین کمان" بودن آن بوده است، و اینکه اقوام مختلف ایرانی همیشه خود را اول ایرانی شناخته اند، و بعد تعلقات قومی خود را ابراز کرده اند. یک ایران متحد و دمکراتیک که در آن همه شهروندان، بدون توجه به قومیت، جنسیت، و اعتقادات سیاسی، اجتماعی و مذهبی مساوی هستند، ایرانی که در آن هیچگونه تبعیضی بر علیه کسی و یا گروهی

وجود ندارد، بهترین و تنها راه مقابله هم با دیکتاتوری نظام ولایت فقیه است، و هم پاسخ دندان شکنی به همه "فدرالیست های قومیتی" و تجزیه طلبان.

این استراتژی خطرناک را هرگز فراموش نکنیم: "فدرالیسم قومی" یعنی تجزیه سریع ایران. تجویز آن مانند این است که آمریکا براساس سیاه پوستان، لاتین تبارها، چینی ها، کوبایی ها، سرخ پوستان، سفید پوستان اروپایی تبار و غیره فدرالی شود و هر ایالتی از یکی از این گروه ها تشکیل گردد.

نگارنده از خوانندگان گرامی دعوت می‌کند که برای دریافت آخرین خبرها و تحلیل‌ها در باره ایران و بقیه خاور میانه، هم به فارسی و هم به انگلیسی، از وبسایت او، [اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه](#) بازدید کنند، و مصاحبه‌ها و دیگر برنامه‌های تلویزیونی او را [در اینجا تماشا](#) کنند. فیسبوک نگارنده در [اینجا](#) است.